



www.ketab.ir

چگونگی تنها بودن

جانا تان فرزند
احمد حسینی

سرشناسه: فرانزن، جاناتان، ۱۹۵۹ - م. Franzen, Jonathan
عنوان و نام پدیدآور: چگونگی تنهابودن / نویسنده جاناتان فرانزن؛ مترجم احمد حسینی.
یادداشت: عنوان اصلی: How to be alone: essays, 2002
عنوان دیگر: جستاری در باب تنهایی.

موضوع: جستار آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
American Non-Fiction -- 20th century

شناسه افزوده: حسینی، احمد، ۱۳۶۷-، مترجم

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

رده‌بندی کنگره: PS۳۵۶۵

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۵۸۹۱۷

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۳۷-۱۷-۹

مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص؛ ۱۹×۱۲ س.م.

مشخصات نشر: تهران: نشر، ۱۴۰۳.

چگونگی تنهابودن

اتاق کشمکش

دبیر مجموعه: انوش دلاوری

نویسنده: جاناتان فرانزن

مترجم: احمد حسینی

ویراستار: نجمه عالی

نمونه‌خوان: محمد چگنی

صفحه‌آرا: استودیو زاغ

مدیر هنری و طراح جلد: محمدرسول شکرانی

جایگاه: اندیشه برتر

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۳۷-۱۷-۹

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۲۹۰/۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

خیابان وحید نظری، پلاک ۱۲۰

تلفن: ۰۲۱۶۵۰۱۱۵۵۴ - موبایل: ۰۹۰۵۱۵۱۳۷۰۲

www.raybodpub.com

info@raybodpub.com

@raybodpub

فهرست

www.ketab.ir

- | | |
|-----|---------------------------|
| ۹ | کلامی درباره این کتاب |
| ۱۵ | مغز پدر من |
| ۵۱ | اتاق خواب سلطنتی |
| ۷۱ | چرا به خودمان زحمت بدهیم؟ |
| ۱۱۷ | گمشده در نامه‌ها |
| ۱۵۹ | واردات اریکا |
| ۱۶۳ | زیرو رو کردن خاکستر |
| ۱۸۵ | کتابخوان در تبعید |
| ۲۰۱ | نخستین شهر |
| ۲۱۷ | زیاله‌گردی |
| ۲۳۵ | واحدهای نظارت |
| ۲۶۹ | قرارمان در سن لوئیس |
| ۲۸۷ | مراسم تحلیف، ژانویه ۲۰۰۱ |

کلامی درباره این کتاب

کتاب سوم من با نام اصلاحات^۱، که سال‌ها برای نوشتنش زحمت کشیدم، درست یک هفته پیش از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی نیویورک منتشر شد. آن زمان، افکار وقت صحبت از مسائل مربوط به خودشناسی یا بازرگانی نبود و همه این موضوعات می‌بایست مسکوت می‌ماند؛ و هنگام آن بود که -به قول یک کاروی^۲- «جهان می‌بایست، به شکلی یکپارچه و هماهنگ، موضعی اخلاقی در آن زمینه می‌گرفت. با این همه، مسائل کاری داستان خود را دارند و من -با گذشت فقط چهل و هشت ساعت از وقوع آن فاجعه- به مصاحبه‌های کاری خودم مشغول بودم.

مصاحبه‌گرهای من به مقاله‌های هرپر علاقه ویژه‌ای داشتند (نامی که خودشان برای مقاله گذاشته بودند و هیچ کدام‌شان عنوان اصلی و انتخابی سردبیران مجله، یعنی رویای ممکن، را نگفتند). مصاحبه‌ها معمولاً با این پرسش شروع می‌شد: «شما در مقاله‌های هرپر قول داده بودید که سومین کتاب‌تان رمان اجتماعی بزرگی با مضمون فرهنگ عامه خواهد بود، که ادبیات آمریکا را احیا می‌کند. آیا به نظرتان با چاپ کتاب اصلاحات به این

1. The Corrections

۲. Nick Carraway: یکی از شخصیت‌های داستان گتسبی بزرگ اثر اسکات فیتزجرالد.

قول عمل کرده‌اید؟» و من نیز به هریک از مصاحبه‌گران توضیح می‌دادم که «خیر! من در آن مقاله از رمان سومم نامی نبرده بودم و آن قول - که آنها می‌گفتند- ساخته و پرداخته ذهن سردبیر هفته‌نامه تایمز بود!» و اینکه من در آن مقاله از نگارش رمان اجتماعی بزرگی خبر ندادم که برای عامه مردم پیامی داشته باشد، بلکه از فرصت نگارش آن مقاله، بیشتر برای رد چنین ادعایی بهره بردم؛ چون بیشتر مصاحبه‌کننده‌ها مقاله را خوانده بودند و بعضی دیگر، که خوانده بودند، گویا برداشت درستی از آن نداشتند. پس من مجبور بودم که بارها و بارها خلاصه‌ای روان و شفاف از موضوع آن مقاله را برای آنها بگویم و دیگر در این کار خیره شده بودم؛ تا جایی که یک ماه بعد - در نوامبر- بعد از حدود صد یا صد و دهمین مصاحبه‌ام، این جمله اصلاحی کوتاه و نغز را حاضر و آماده تکرار می‌کردم: «نه! واقعاً، مقاله هارپر درباره عبور من از حس مسئولیت اجتماعی (در جایگاه رمان‌نویس) بود؛ و به منظور یادگیری شیوه داستان‌نویسی، فقط برای لذت بردن از آن و برای فراموش کردن من خیلی سردرگم و کمی هم ناراحت بودم که هیچ‌کس موضوع به آن یادگیری و روشنی را درک نمی‌کرد. به نظرم، اهالی رسانه خود را به عمد به نادانی رسانده‌اند!»

در ماه دسامبر، تصمیم گرفتم مجموعه مقالاتی را جمع‌آوری کنم که متن کامل رویای ممکن را نیز شامل می‌شد و در آن همه گفته‌ها و نگفته‌هایم را روشن کنم؛ اما وقتی مقاله هارپر به تاریخ آوریل ۱۹۹۶ را باز کردم، چیزی یافتم که خودم آن را نوشته بودم: مقاله‌ای پنج‌هزار کلمه‌ای، با لحنی شکایت‌آمیز و منطق و بیانی ضعیف و بسیار آزاردهنده و عذاب‌آور، که حتی خودم نتوانستم آن را تا پایان بخوانم. در طول پنج سالی که از نوشتن آن مقاله می‌گذشت، فراموش کردم چه آدم بدخلق و نظریه‌محوری بودم. آن موقع‌ها، اینکه مردم آمریکا خیلی تلویزیون تماشا می‌کردند و رمان‌های هنری جیمز^۱ را زیاد نمی‌خواندند، در نظرم بسیار

۱. Henry James: نویسنده‌ای آمریکایی-بریتانیایی و از چهره‌های مهم ادبیات واقع‌گرایانه در قرن نوزدهم میلادی.

آخرازمانی و فاجعه‌ای نگران‌کننده بود. آن زمان، مانند مذهبی متعصبی بودم که چون دنیا عقاید خاصش را نپذیرفته است (من به ادبیات ایمان داشتم)، خودش را این‌گونه توجیه می‌کرد که شاید پایان دنیا نزدیک است و ما در آخرازمان زندگی می‌کنیم. به نظر من، سیاست اقتصادی ما آمریکایی‌ها دسیسه‌ای بزرگ بود که تنها هدفش نقش برآب کردن رویاهای هنری من و نابودی تمام زیبایی‌هایی بود که من در تمدن یافته بودم؛ و نیز آن سیاست اقتصادی داشت - با این فرایند - به سیاره ما تجاوز می‌کرد و آن را از پای درمی‌آورد. یک‌سوم ابتدایی از متن مقاله هارپر از همین موضع خشم و ناامیدی و با لحنی پر از خشم و نفرت نظری نوشته شده بود که حتی خودم از خواندنش شرمگین شدم.

درست است؛ حتی در سال ۱۹۹۶، قصد من از نوشتن آن مقاله این بود که فرار یک رمان‌نویس از دیدان عقاید خشمگین خود را به روشنی توصیف کنم؛ و نیز بخشی از خودم - حالا هم بدش نمی‌آید که آن مطالب را - مثل چاپ اولش - مانند مدورک، تعصب گذشته‌ام دوباره منتشر کند. هرچند حدس می‌زنم که بیشتر مخاطبان خیلی حوصله خواندن چنین جمله‌هایی را نداشته باشند:

به نظر من، روشن است که اگر تاجران یا دولتمردان باور داشتند که در کتاب‌ها آینده‌ای وجود دارد، ما هرگز در واشنگتن و در خیابان وال استریت، شاهد چنان جنون و غوغایی نبودیم که نیم‌تریلیون دلار برای راه‌اندازی بزرگراه‌های اطلاعاتی سرمایه‌گذاری کنند، که حامیان‌ش درباره «تأثیرات مخرب آن در مطالعه کتاب» بسیار صحبت کرده‌اند (مثل اینکه «شما باید به مطالعه از روی نمایشگر عادت کنید»)، اما هرگز نتوانستند بی‌اعتنایی خود به آینده را پنهان کنند.

چون همین چند جمله برای رساندن مفهوم کافی به نظر می‌رسد، من از توان نویسندگی خود بهره گرفتم و - بعد از بازبینی کلی - حدود یک‌چهارم از متن را کوتاه کردم (حتی عنوان آن را گذاشتم «چرا به

خودمان زحمت بدهیم؟) مقاله هنوز بسیار طولانی و بلندبالاست، اما امیدوارم که خوانندگان از مطالعه آن کمتر خسته شوند؛ و متن هم، به جای پرداختن به حاشیه، روان‌تر و روشن‌تر شده باشد. دست کم، امیدوارم بتوانم بگویم «ببینید، مسئله اصلی بسیار ساده و روشن است، درست همان‌طور که گفتم!»

نکته مربوط به مقاله هارپر در همه این مقالات هست، مقصود من از نگارش این کتاب تا حدودی - ثبت تغییر نگرشم «از تنهایی و انزوایی پر از خشم و هراس، به پذیرش با حتی پاسداشت جایگاه مخاطب و نویسنده» است. البته این جمله بدان معنا نیست که همه چیز خوب است و جایی برای خشم و نگرانی وجود ندارد. به هر روی، عطش ملی ما برای به‌چنگ آوردن نفت، که باعث شکل‌گیری دو دولت بوش پدر و پسر و نیز جنگ زشت خلیج فارس شد، همین حالا هم ما را در معرض جنگی طولانی و بی‌پایان در آسیای مرکزی قرار داده است. شاید باور نکنید که امروزه مطالبات مردم آمریکا از حکومت خود حتی از سال ۱۹۹۱ و زمان «جنگ خلیج فارس» هم کمتر است و همه رسانه‌های مهم نیز یکصداناقوس جنگ را نواخته‌اند. در چنین شرایطی، کنگره آمریکا به رعایت استانداردهای ساده در بهینه‌سازی سوخت خودروهای شاسی‌بلند رأی منفی می‌دهد؛ و در عوض، رئیس شرکت خودروسازی فورد، در آگهی تلویزیونی و با ژستی میهن‌پرستانه، از خودروهای خود دفاع و با صدای بلند اعلام می‌کند که «آمریکایی‌ها هرگز نباید هیچ حدومرزی را بپذیرند.» در کنار این همه خشم و نفرت که هرروز تولید می‌شود، من تصمیم گرفتم که مقالات دیگر این کتاب را با اصلاحات کمی منتشر کنم. «نخستین شهر» بدون مرکز تجارت جهانی، خوانشی کمی دیگرگون خواهد داشت؛ اتاق خواب سلطنتی را پیش از آن نوشتم که جان اشکرافت^۱ با آن بی‌اعتنایی ظاهری‌اش به آزادی‌های فردی - به قدرت برسد. سیاه‌زخم به مصیبت‌های پست ایالات متحده تلخی دوچندانی

۱. John Ashcroft: سناتور پیشین عضو حزب جمهوری خواه ایالات متحده آمریکا.

بخشید که در مقاله گم شده در نامه‌ها به آن پرداخته‌ام؛ و وقتی اپرا وینفری^۱ در باشگاه کتابش نامی از من نبرد، کلمه «نخبه‌گرا» که آن را در چند مقاله به کار برده‌ام، به‌خوبی به تصویر کشیده شد. اما مهم‌تر از همه چیز، مسئله بنیادین همه این مقاله‌ها «حفظ فردیت و پیچیدگی» در فرهنگی جنجالی و پر از چیزهایی است که حواس‌مان را پرت می‌کند؛ و اینکه ما چگونه می‌توانیم در چنین فضایی هم‌چنان تنها باشیم.

۲۰۰۲

www.ketab.ir